نگاهی بر



طوبی کرمانی

بسم الله الرحمن الرحیم

نگاهی بر وهابیت

نویسنده:

طوبی کرمانی

ناشر چاپی:

Ansariyan

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

نگاهی بر وهابیت

مشخصات کتاب

نمایه سازی قبلی : نمایه سازی قبلی

شماره کتابشناسی ملی : ایران ۸۵-۱۱۱۲۶

سرشناسه : کرمانی، طوبی

عنوان و نام پدیدآور : نگاهی بر وهابیت/طوبی کرمانی

منشا مقاله : مقالات و بررسیها، دفتر ۷۳ ،ش ۲ ، تابستان ۱۳۸۲: : ص ۹ - ۲۷

توصیفگر : وهابیه

توصیفگر : توسل

توصیفگر : توحید[۱]ابن عبدالوهاب، محمدبن‌عبدالوهاب

توصیفگر : Monotheism

توصیفگر : اعتقادات مذهبی

توصیفگر : Religious Beliefs

توصیفگر : شفاعت

توصیفگر : Intercession

توصیفگر : مسلمانان

توصیفگر : Muslims

توصیفگر : کفر

توصیفگر : Blasphemy (Religion)

توصیفگر : بدعت

توصیفگر : Heresy

توصیفگر : ارتداد

توصیفگر : Apostasy

توصیفگر : سرگذشت نامه ها

توصیفگر : Biographies

توصیفگر : The Vahabies

چکیده

وهابیت، از فرق نسبتا نوپای اسلامی است. این مسلک که در زادگاه اسلام یعنی در عربستان رشد یافته، به دلیل پشتوانه‌ی قوی سیاسی و اقتصادی در حال گسترش به دیگر نقاط بلاد اسلام است. از آنجا که پیروان این فرقه تنها خود را بر حق دانسته و پیروان مذاهب دیگر اسلامی را کافر و مشرک و خارج از حوزه‌ی اسلام می‌شمرند، اهمیت مطالعه و تدقیق در اصول فکری این مکتب آشکار می‌گردد. در این نوشتار ابتدا مختصری به زندگینامه‌ی محمد بن عبدالوهاب به عنوان پایه گذار وهابیت پرداخته شده و

سپس نظریات او در باب توحید، توسل، شفاعت، بدعت و تکفیر مسلمانان مورد بررسی قرار گرفته است. نیز سعی شده تا حد امکان به نوشته‌ها و گفته‌های محمد بن عبدالوهاب استناد شود و سپس صحت و سقم این گفته‌ها مورد بررسی قرار گیرد. کلید واژه‌ها: وهابیت، محمد بن عبدالوهاب، توحید ربوبی، توحید الوهی، توحید اسماء و صفات، شفاعت، توسل، بدعت، تکفیر.

زندگی شیخ محمد بن عبدالوهاب

مؤسس فرقه‌ی وهابیت، محمد بن عبدالوهاب است که در سال ۱۱۱۵ ق (۱۷۰۳ م) در شهر العیینه متولد شد و در ۱۲۰۶ ق (۱۷۹۴ م) درگذشت. وی در خانواده‌ای اهل علم متولد شد، پدر او قاضی شهر عیینه و عالمی دینی بوده و نیاکان محمد بن عبدالوهاب [صفحه ۱۰] همگی بر مذهب احمد بن حنبل بوده‌اند؛ لذا محمد بن عبدالوهاب نیز از همان آغاز که تعلم دینی را در خانواده شروع کرد، بر همان مذهب حنبلی، به تحقیق و تلمذ پرداخت (حسین خلف، ۵۶ - ۵۵). پس از مدتی وی به شهرهای دیگری از جمله مکه و مدینه سفر کرد. از آنجا که وی در مدینه منکر استغاثه‌ی مردم به مزار نبی (ص) شد و آن را برابر با شرک دانست، علمای آنجا او را طرد کرده و در ۱۱۳۶ ق (۱۷۲۳ م) او را مجبور به ترک مدینه کردند. این وضعیت در شهرهای دیگری نیز که شیخ رحل اقامت در آنها می‌افکند، حاکم بود. وی از مدینه به بصره رفت و چون مجبور به ترک بصره شد به حریملا سفر نمود اما در حریملا نیز او را تهدید به قتل کردند و این امر سبب بازگشت وی به زادگاهش عیینه در سال ۱۱۵۶ ق (۱۷۴۳ م) شد. از آنجا که امیر عیینه، عثمان بن معمر با شیخ از یک قبیله بود و از قدیم با او ارتباط دوستی داشت، وی را در آن شهر پذیرفت. (همان، ۷۶ - ۷۵). زمانی که محمد بن عبدالوهاب در بصره بود، توسل به انبیا و اولیا و زیارت قبور را منکر شد و مردم را از انجام آن اعمال نهی کرد. اینجا، شایسته است عینا چند جمله از کتاب سیرة الامام شیخ محمد بن عبدالوهاب را که به قلم یکی از پیروان او تالیف شده بیاوریم: «شیخ در بصره اعلان نمود که دعا و طلب کردن تنها باید از خدا باشد، او کسانی را که غیر از خدا را می‌خواندند تکفیر نمود. و اگر کسی در مجلسش از کرامات اولیا و صالحین سخن می‌گفت، او را از عبادت آنها نهی می‌کرد و می‌گفت محبت آنها همان پیروی نمودن از آنهاست و نه خدا قرار دادن آنها سوای الله» (سعید، ۱۹). در این جملات بد فهمی محمد بن عبدالوهاب از مسأله‌ی زیارت و توسل به خوبی آشکار می‌شود. بدرستی نمی‌توان گفت چرا پس از گذشت قرون بسیار میان مسلمانان بسیاری که این اعمال را انجام می‌دهند، او به چنین برداشتی از توسل و زیارت رسیده، تا آنجا که علنا به بیان خود، محبت داشتن نسبت به اولیا و توسل به آنها «خدا» دانستن آنها می‌شمرد و بلافاصله حکم تکفیر صادر می‌کند. البته باید متذکر این مطلب شویم که در زمان شیخ محمد بن عبدالوهاب، پرستش سنگها و درختان و بزرگداشت آنها نیز میان بسیاری از قبایل رواج داشت که توسط وی نابود گردید. (الیاسینی، ۲۸). بنابراین شاید بتوان جو بت زده آن دوره را نیز در ایجاد چنین زمینه‌ی فکریی مؤثر دانست. [صفحه ۱۱] بدنبال این اعتقادات و به دعوی بر پایی توحید بود که شیخ در هر شهری که اندک نفوذی می‌یافت، دستور می‌داد تمامی مشاهد شریفه و گنبدهایی را که مردم به زیارت آنها می‌رفتند، خراب کنند (حسین خلف، ۱۱۶ - ۱۱۵؛ سعید، ۲۲). از آن جمله بود قبر زید بن خطاب در شهر جبلیه و مسجدی که روی آن قبر ساخته شده بود که به فرمان او ویران شد. این زید و تعداد دیگری از صحابه و دیگر مسلمین در سال ۱۲ ق در جنگ رده به شهادت رسیده و در این مکان دفن شده بودند. طی سالیان بسیار، مردم روی این قبور گنبد و بارگاه ساختند و به زیارت آنها می‌رفتند و به آنها توسل می‌جستند. همین امر سبب شد که شیخ علیرغم مخالفت و نارضایتی مردم شهر، با عده‌ای از طرفدارانش این مقابر را تخریب نماید. (حسین خلف، ۱۳۰؛ سعید، ۲۳). در اثر اینگونه اعمال بود که شیخ مجبور به ترک زادگاهش عیینه شد و در ۱۱۵۸ ق / ۱۷۴۴ م) به درعیه مهاجرت کرد و تحت حمایت امیر محمد بن مسعود (حک ۱۷۶۵ - ۱۷۲۵ / ۱۱۷۹ - ۱۱۳۸ م) قرار گرفت. در همین زمان است که شیخ محمد بن عبدالوهاب با امیر محمد بن مسعود پیمان می‌بندد تا با یکدیگر برای فتح سرزمینهای اسلامی و تبلیغ اسلام ناب همراهی نمایند، و نتیجتا یکی نیروی مذهبی و دیگری قوای

جنگی و نبرد را فراهم می کند. در اثر این همکاری نزدیک است که از شهر درعیه پرچمهای جهاد برافراشته می‌شود و با مسلمانان دیگر مناطق به جنگ می‌پردازند تا آنان را از سویی زیر سلطه حکومت امیر محمد بن مسعود درآورند و از سوی دیگر وادار به تبعیت از مسلک وهابیت نمایند. طی این جنگ‌های خونین، جنایات و کشتارهای بسیاری علیه مسلمانان صورت می گیرد و بسیاری از بلاد اسلامی به تصرف امیر محمد بن مسعود درمی‌آید. این جنگها همگی نام «جهاد فی سبیل الله» و قتال با کفار را می گیرند و اموال مسلمین حکم غنایم را پیدا می کنند (حسین خلف، ۲۰۶؛ سعید، ۳۲ – ۲۷) در کتاب حیاۀ الشیخ محمد بن عبدالوهاب در مورد کیفیت رابطه‌ی میان امیر محمد بن مسعود و شیخ محمد بن عبدالوهاب چنین آمده است: «شیخ محمد بن عبدالوهاب و امیر محمد بن مسعود، در همه امور و در همه تصرفاتشان اتفاق تمام و کمال با هم داشتند. به گونه‌ای که گویا شخصیتی واحد هستند که دارای دو وظیفه در زندگی می‌باشند... امیر [صفحه ۱۲] محمد بن مسعود، تا موافقت شیخ حاصل نمی‌آمد، به هیچ کاری اقدام نمی کرد... امیر محمد بن مسعود اولین مؤسس دولتی به شمار می‌رود که به حمایت از دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب پرداخت، کما اینکه شیخ نیز اولین واضع این مکتب محسوب می‌شود» (حسین خلف، ۲۶۶). پس از فتح ریاض در سال ۱۱۸۸ ق (که در واقع زمان آغاز اقتدار وهابیت به شمار می‌رود)، شیخ از حکومت و سیاست کناره گیری می کند و امور مسلمین را بدست امیر عبدالعزیز (حک ۱۲۱۸ – ۱۱۷۹ ق / ۱۸۰۳ – ۱۷۶۵ م) جانشین امیر محمد بن مسعود می‌سپارد (حسین خلف، ۳۱۱). هموست که برای نخستین بار به «امام» ملقب شد. حسین خلف (۳۹۰) در مورد نحوه‌ی حکومت امیر عبدالعزیز می گوید: «عصر امام عبدالعزیز، عصر گسترش بود، پس از جهادی طولانی در راه اعلای کلمۀ الله و اخلاص جهت عبادت خداوند و تنفیذ احکام و شرایع الهی، شهرهای بسیاری تحت سلطه وی قرار گرفت... اما وی به اینها اکتفا نکرد، بلکه از آن نیز تجاوز نمود و برکات اصلاحات و جنگهایش به حدود حجاز، طائف، مکه مکرمه و مدینه منوره نیز رسید». می‌بینیم که متأسفانه چگونه بر جنایات محمد بن عبدالوهاب و حاکمان سیاسی هم عصرش، نام جهاد فی سبیل الله و اصلاح دینی نهاده می‌شود و تصرفات سیاسی، صبغه‌ی مذهبی می‌یابد. این است که از همان ابتدا، حکومت سعودی با وهابیت پیوندی عمیق خورده و هر یک از این دو برای تقویت خود، به دفاع و طرفداری از دیگری می‌پردازند. برای روشن‌تر شدن کیفیت همکاری علمای وهابی با دولت حاکم، سخن الیاسی را (۳۷ – ۳۶) عینا ترجمه و نقل می کنیم: «تعالی وهابی، حکومت سعودی را در جزیرۀ العرب محکم و استوار کرد. محمد بن عبدالوهاب تاکید بسیار داشت که اطاعت حکام واجب است حتی اگر ظالم باشند. اوامر حکام تا زمانی که با قواعد دین تضاد و مخالفتی نداشته باشد، باید اطاعت شوند و علما قیم و مسؤول شرح و تفسیر آن قواعد هستند. شیخ، صبر در برابر ظلم حکام را توصیه می‌نمود و از قیام مسلحانه علیه حکومت نهی می کرد...». وهابیون در مورد مسأله اطاعت از هر حاکمی - خواه ظالم خواه عادل - به احادیث و عمل برخی صحابه استناد می کنند. از جمله آن که: «الجهاد واجب علیکم مع کل امیر برا [صفحه ۱۳] کان أو فاجرا». حال آن که این تفکر مخالف قرآن است و آیات بسیاری تبعیت از ظالمین را معصیت می‌داند و از آن نهی می کند. از جمله آیه... و لا ـ تعاونوا علی الاـثم و العدوان... (مائده / ۲) و در احادیث نیز از اطاعت مخلوق گناهکار نهی شده است: «لا طاعۀ لمخلوق فی معصیۀ الخالق» (نهج‌البلاغه، خ ۱۵۶). شیخ محمد بن عبدالوهاب در زمان حیات خود، بیش از ۳۰ کتاب تالیف نمود که مهمترین آنها عبارتند از: التوحید، کشف الشبهات، تفسیر سورۀ الفاتحۀ و اصول الایمان (برای اطلاع از فهرست کتب محمد بن عبدالوهاب نک: حسین خلف، ۳۴۹ – ۳۴۷). وی در این مدت نامه‌های بسیاری نیز به علمای سرزمین‌های اسلامی نوشت و به تبیین عقاید خود و دعوت آنان پرداخت (در مورد نامه‌های محمد بن عبدالوهاب نک: حسین خلف؛ سعید، ۱۷۵ – ۴۸). البته پاسخی که وی از ارسال نامه‌هایش دریافت می کرد، بیش از آن که بر مبنای اعتقاد دینی باشد، محصول ملاحظات سیاسی و اقتصادی بود. برخی رهبران قبایل به این حرکت جدید می‌پیوستند زیرا آن را ابزار پیمان اتحادی علیه شورش‌های محلی می‌شمردند، و برخی دیگر از این واهمه داشتند که پذیرش این دعوت، قدرت آنان را تحت سیطره‌ی ابن‌مسعود تقلیل داده و مجبور سازد که لااقل بخشی از مالیاتهای دریافتی از مردم را به آن

حکومت پرداخت نمایند. (۰۶۱ / ۳، WIME). اینک، پس از این نگاه کوتاه تاریخی بر زنـدگی محمد بن عبدالوهاب، به بررسی برخی نظرات و دیدگاههای اصولی وی می‌پردازیم.

اقسام توحید از نظر محمد بن عبدالوهاب

توحیـد، موضـوع محـوری مـذهب وهـابیت است. بگـونه‌ای که محمـد بن عبـدالوهاب آن را همـان دین اسـلام و دین الله می‌شـمرد (الیاسینی، ۳۳). در واقع تقسـیم‌بندی و تعریف او از توحید است که شالوده‌ی دیدگاههای او را شکل می‌بخشد. لذا به جهت اهمیت بحث، به تفصـیل به این موضوع می‌پردازیم. تقسـیمی که محمـد بن عبـدالوهاب از توحیـد ارائه داده است، در آثار خود او متفاوت است. وی در برخی رسالا‌تش توحیـد را به دو بخش ربـوبی و الـوهی تقسیم می‌کنـد (سـعید، ۷۹، نامه‌ی محمـد بن عبـدالوهاب به عبدالله بن سـحیم). و در برخی نوشـته‌هایش، [صفحه ۱۴] آن را شامل سه بخش ربوبی، الوهی و اسـماء و صـفات می‌دانـد (حسـین خلف، ۱۶۳). از این رو در کتبی که پیرامون عقاید وی تالیف شده نیز هر دو شق تقسـیم به چشم می‌خورد. همین امر سبب شده که ابن‌مرزوق گوید (۹۴): «محمـد بن عبدالوهاب در تقسـیم توحید، در سه موضع آن را به دو بخش تقسـیم کرده و در یک موضع آن را دارای سه اصـل دانسـته است. همین تذبـذب و بی‌ثبـاتی، دال بر جهـل او نسبت به اصـول دین می‌باشـد. و اگر گفته شود که این مسأله تغییر در اجتهاد و رسـیدن به تقسیم بندی جدیدی است، پاسخش این است که این گفته فاسد است زیرا اجتهاد در فروع است و نـه در اصـول». بـه هر صـورت مـا برای آنکـه در ایـن مقـاله جـامع‌تر بحـث کرده باشـیم، هر سـه نـوع توحیـد را از نظر محمـد بن عبدالوهاب بررسی می‌کنیم. ۱- توحید ربوبی: عبدالوهاب در نامه‌ای به عبدالله بن سـحیم می‌نویسد (سـعید، ۷۹): «توحید ربوبی آن است که خداونـد سـبحان، در خلق و تدبیر از ملائکه و انبیا و موجودات دیگر متفرد است. و این حقی انکار ناپذیر است. اما انسان با ایـن اعتقـاد مسـلمان نمی‌شـود. چرا که اکـثر مردم نسبت به این مسـأله معترفنـد. آنگـونه که در قرآن آمـده: و لئن سـألتهم من خلق السـموات و الا‌رض و سـخر الشـمس و القمر لیقولن الله (عنکبوت / ۶۱)؛ قـل من یرزقکم من السـماء و الا‌رض امن یملك المسع و الابصار... فسیقولون الله (یونس / ۳۱). در حقیقت توحیـد ربوبی، وحدت و یگانگی خداوند در عمل، خلق، تدبیر و تصـرفات است. (الیاسینی، ۳۳). ۲- توحیـد الوهی: محمـد بن عبـدالوهاب توحید الوهی را اینگونه شـرح می‌دهد (سـعید، ۸۰ - ۷۹، نامه محمـد بن عبدالوهاب به عبدالله بن سـحیم): «توحید الوهیت آن است که جز خدا پرستیده نشود، نه هیچ ملك مقربی و نه هیچ نبی مرسـلی. در زمان بعثت پیامبر (ص) نیز مردم جاهلی چیزهایی را همراه با خـدا می‌پرستیدنـد. از جمله کسانی بودنـد که بت‌ها را می‌پرستیدند، یا عیسی و ملائکه را عبادت می‌کردند و پیامبر آنها را از این اعمال نهی کرد و به آنان ابلاغ کرد که خداوند او را فرستاده تا تنها «الله» را به یگانگی بپرسـتند و هیچ کس را جز او نخوانند. پس هر کس از او اطاعت کند و خدا را یگانه شمارد، ناچار شهادت داده است که خدایی جز الله نیست». توحید الوهی آن است که تمامی صور عبادت انسان باید مختص خدا باشد. محمد (ص) شایسته عبادت [صفحه ۱۵] نیسـت، بلکـه رسـولی اسـت که بایـد تبعیت شـود (الیاسـینی، ۳۳). ۳- توحیـد اسـماء و صـفات: ایـن قسـم از توحیـد با خصوصـیات و صـفات خداوند سرو کار دارد و دربردارنده اعتقاد به صفات خداوند است که در قرآن آمده. مانند: الرحمن الرحیم، الواحـد الاحـد، علی العرش اسـتوی، (یونس / ۵) له مـا فی السـموات و مـا فی الا‌رض و مـا بینهمـا و مـا تحت الثری (همـان / ۶). به عقیده‌ی محمد بن عبدالوهاب، مرز شـرك و توحید، ورود به حیطه‌ی توحید الوهی است: «مشـرکینی که پیامبر (ص) به قتل رسانید، به توحیـد ربوبی اقرار کرده بودنـد... و رسول الله (ص) آنان را به خاطر عـدم اعتقاد به توحیـد الوهی کشت. چرا که انسان با توحید ربـوبی مسـلمان نمی‌شود مگر آنکه همراه توحیـد الوهی شود» (حسـین خلف، ۱۷۲). «البته توحیـد الـوهی و ربوبی هم ممکن اسـت بصورت جـداگانه ذکر شونـد و هم ممکن است در هم ادغـام شونـد. مثلا در آیات الـذین اخرجوا من دیارهم بغیر حق الا أن یقولوا ربنا الله (حـج / ۴۰)، قـل أغیر الله ابغی ربـا (انعام / ۱۶۴) و ان الـذین قـالوا ربنا الله ثم اسـتقاموا (احقاف / ۱۳) ربوبیت همان الوهیت

است». (سعید، ۹۳ - ۹۲، در نامه‌ی به محمد بن عباد). پس از این سخنان، محمد بن عبدالوهاب چنین نتیجه گیری می کند:«کسانی که به انبیا و اولیا متوسل می‌شوند، از آنان شفاعت می‌جویند و هنگام سختی‌ها آنان را می‌خوانند، در واقع عبادت کنندگان و پرستندگان همان انبیا و اولیا هستند... در توحید ربوبی این افراد خللی وارد نشده اما توحید الوهی آنان از بین رفته زیرا آنان عبادت مختص خدا را ترک کردند. و این مسأله در مورد زوار قبور و متوسلین به آنها که چیزی را از آنها درخواست می کنند که جز خدا بر آن قادر نیست نیز صادق است» (مرزوق، ۹۷). وی در نامه‌ی دیگری چنین می‌نویسد (حسین خلف، ۱۸۹ - ۱۸۸، در نامه‌ی احمد بن عبدالکریم): «اینان از شرک نهی نمی کنند و به توحید امر نمی کنند، توحید آنان در حرف و گفتار است و نه در عمل و عبادت. توحیدی که رسولان آن را آوردند، جز در سایه‌ی توحید خالصانه میسر نمی‌شود، توحیدی که عبادت را تنها برای خدا در نظر داشته باشد بدون هیچ شریکی، و این چیزی است که آنها (متوسلین به انبیاء) نمی‌دانند». و از همین جاست که پای تکفیر مسلمانان و مساوی قرار دادن توسل و استغاثه با شرک به میان [صفحه ۱۶] کشیده می‌شود. وهابیون در مورد صفات خداوند، به ظاهر نصوص (کتاب و سنت) بسنده می کنند و تفسیر و تأویل آیات را نمی‌پذیرند. حتی تأویل را کفر و کذب به خدا و رسول می‌دانند. البته تشبیه صفات خداوند به صفات مخلوقین را نیز قبول ندارند. از این روست که آیاتی چون بل یداه مبسوطتان (مائده / ۶۴)، و اصنع الفلک بأعیننا (هود / ۳۷)، و جاء ربک و الملک صفا صفا (فجر / ۲۲) و... را حمل بر ظاهر کرده و خدا را دارای اعضا می‌دانند و نشستن، ایستادن، خندیدن و صحبت کردن را در مورد خداوند صادق می‌دانند. در این مورد نیز وهابیون آرای ابن‌تیمیه (دایرهٔ المعارف بزرگ اسلامی، ۱۷۹) را پذیرفته‌اند. به اعتقاد ابن‌تیمیه، هیچ یک از این آیات تأویل بردار نیستند، اما البته برای اجتناب از تشبیه و تجسیم باید گفت کیفیت صفات به همان دلیل که خود قرآن فرموده لیس کمثله شیء (شوری / ۱۱) مجهول است.

توسل جستن به پیامبران و اولیا

به گفته سید محسن امین (۲۹۲) مسأله توسل به چند صورت تحقق می‌یابد: اول آنکه انسان خود پیامبر را واسطه‌ی درگاه الهی قرار دهد؛ دوم آنکه به احترام پیامبر و منزلت او انسان حاجتی را بخواهد؛ سوم آنکه خدا را به پیامبر و جان او سوگند دهد. البته همه‌ی این سه قسم به یک چیز برمی‌گردد و آن اینکه پیامبر (ص) را به علت احترام و منزلتی که نزد خدا دارد، میان خود و خدا وسیله و واسطه قرار دهیم. وهابیها با توسل به هر شکل آن کاملا مخالف بوده و آن را شرک اکبر می‌دانند. به اعتقاد محمد بن عبدالوهاب، توسل نمی‌تواند بدون اجازه و رضایت خداوند بدست آید، چرا که شخص پیامبر قادر نبود بدون اراده خداوند آنهایی را که خود می‌خواهد هدایت کند و نیز اجازه نداشت برای مشرکین طلب بخشایش کند. همچنین عمل طلب از مردگان و توسل به آنها نیز منع شده است. (الیاسینی، ۳۴ - ۳۳). علمای وهابیت می گویند: «توسل نمودن به غیر خدا، زیارت قبور و نماز خواندن در مکانی که قبر پیش روی انسان باشد، مخالف توحید بوده و لازمه‌ی توحید آن است که به [صفحه ۱۷] غیر از خدا توسل نشود و از غیر او استمداد نگردد، اگر چه پیامبر اسلام باشد. چه، توسل، شفاعت و زیارت قبور از سنت پیامبر و سلف صالح نرسیده و قرآن نیز این عقیده را شرک می‌داند. وهابیون در این خصوص به آیاتی از قرآن نیز استناد می کنند (حسین خلف، ۱۷۶)، از جمله: قل ادعوا الذین زعمتم من دونه فلا یملکون کشف الضر عنکم و لا تحویلا (اسراء / ۵۶). أولئک الذین یدعون یبتغون الی ربهم الوسیلهٔ ایهم اقرب و یرجون رحمته و یخافون عذابه (اسراء / ۵۷). و الذین اتخذوا من دونه اولیاء ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی (زمر / ۳). و یعبدون من دون الله ما لا یضرهم و لا ینفعهم و یقولون هؤلاء شفعاؤنا عندالله (یونس / ۱۸) و ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا (جن / ۱۸)

رد نظر وهابیون

علمای وهابی با استشهاد به این آیات، توسل را همپای پرستش بت‌ها گرفته و آن را شرک می‌شمرند. در حالی که این قیاسها به چندین دلیل باطل است: اولا: در این قیاسها، پیامبر یا اولیای خدا بجای بتها گذاشته شده‌اند. ثانیا: مؤمنین و متوسلین به نبی (ص)، همانند بت‌پرستان و بی‌اعتقادان به خداوند فرض شده‌اند. ثالثا: توسل، استغاثه و شفاعت هم معنی با واژه‌ی «عبادت» گرفته شده‌اند. برای مثال در آیه‌ی ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی (زمر / ۳) وهابیون توسل را برابر با عبادت گرفته‌اند. حال آنکه این قیاس فاسد است و برای اثبات بطلان آن، به روشن‌تر کردن معنی عبادت و تفاوت آن با توسل می‌پردازیم. واژه‌ی «دعا» معانی بسیاری دارد: «دعا در همه جا معنی عبادت نمی‌دهد. البته در برخی مواقع دعا به معنی عبادت است: و لا تدع من دون الله ما لا ینفعک و لا یضرک (یونس / ۱۰۶)، و ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا (جن / ۱۸)؛ بعضی مواقع دعا به [صفحه ۱۸] معنی استعانت و یاری جستن است: و ادعوا شهداءکم (بقره / ۲۳)، به معنی سؤال و درخواست: ادعونی استجب لکم (غافر / ۶۰)، به معنی گفتار: دعواهم فیها سبحانک اللهم (یونس / ۱۰)، به معنی ندا و خواندن: یوم یدعوکم (اسراء / ۵۲)، به معنی نامیدن: لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا (نور / ۱۰)، به معنی دعوت به چیزی: ادع الی سبیل ربک بالحکمة (نحل / ۱۲۵)، تمنی و خواستن: و لهم ما یدعون (یس / ۵۷). اما در زبان، دعا هیچ جا به معنی توسل نیامده است» (ابن‌مرزوق، ۶۶؛ الزهاوی، ۵۳ – ۵۲). ابن‌مرزوق در کتاب التوسل بالنبی و بالصالحین (ص ۵۹ – ۵۴)، یکی دانستن توسل و عبادت را به چند دلیل اشتباه می‌داند، از جمله: ۱- عبادت در لغت دربردارنده نهایت خضوع و تذلل همراه با شرط نیت قرب است، و در شرع، فرمانبرداری امر خدا همراه با عشق و تعظیم و خضوع می‌باشد. خداوند کفار را توبیخ نمود از آن جهت که چیزی را شایستگی تعظیم نداشت، بزرگ داشتند و از اغراض و هواهای خود پیروی نمودند. پس مشخص شد که نیت تقرب به معبود و تعظیم او شرط اصلی عبادت است. بنابراین، سجده فی نفسه نه کفر است و نه عبادت، مگر زمانی که به تبع نیت انجام شود. سجده ملائکه برای آدم، عبادت خداوند محسوب می‌شد، چرا که فرمانبرداری از امر او بوده اما سجده در برابر بت اگر به نیت تقرب به بت باشد، عبادت غیر خداست. سجده‌ی یعقوب و برادران یوسف در مقابل او نیز سجده‌ی تعظیم بود نه سجده‌ی عبادت. بنابراین هر سجده و تعظیمی و هر عملی که ظاهر عبادت را داشته باشد، پرستش و عبادت محسوب نمی‌شود. ۲- عبادت خود هدف است، اما توسل، وسیله‌ای برای رسیدن به آن هدف است. بنابراین دربر دارنده آن نهایت خضوع و خشوع هم نیست. چه بسا که مردم در مورد رؤسای مقامات دنیوی نیز انواع تحیات و القاب را بکار برند، اما این رفتارها نام عبادت به خود نمی‌گیرد، بلکه شایسته‌ی مقام ادب تلقی می‌شود... بنابراین در عبادت نفس عمل موضوعیت دارد اما در توسل، وسیله‌ای قرار داده می‌شود برای رسیدن به هدف. ۳- عبادت مشتمل است بر اعراض از غیر خدا، عدم اطلاق الوهیت بر غیر او، جایگاه [صفحه ۱۹] حقیقی خداوند را شناختن و خدمت او نمودن چنان که شایسته است. برخی علمای اهل سنت گفته‌اند یکی از دلایل پرستش بتها آن بود که بت‌پرستان پرستش مستقیم خداوند را امری عظیم می‌دانستند. لذا بتهایی را به عنوان واسطه قرار دادند و به پرستش آنها روی آوردند. اما شرع، توسل را جایز شمرده و عبادت غیر خدا را نهی کرده است. پس انسان تنها می‌تواند برای حضور نزد خداوند بزرگ، به واسطه‌ای توسل جوید نه آن که او را عبادت کند و شأن الوهی برای او قائل شود. همانند رعیتی که از پادشاه درخواستی دارد اما ابتدا متوسل به وزیر پادشاه می‌شود و از او می‌خواهد که نزد پادشاه شفاعتش کند. توسل جستن به اولیا خداوند نیز اینگونه است. با توجه به مطالب گفته شده نتیجه می گیریم که اگر کسی براستی کار خدا را از غیر خدا بخواهد و او را صاحب اختیار و مستقل در انجام آن شمرد مشرک است، همانگونه که واژه‌ی «مع» در جمله فلا تدعوا مع الله احدا (جن / ۱۸) به این معنی گواهی می‌دهد که نباید کسی را همردیف خدا و مبدأ تأثیر مستقل دانست. توسل منافی توحید الوهی نیست، چرا که از نظر معنایی، شرعی و عرفی دربردارنده عبادت نیست و هیچ کس نگفته که توسل به صالحین عبادت است. بلکه توسل تنها طلب چیزی از خداوند با واسطه قرار دادن منزلت نبی یا ولی است و نه بیشتر. هیچ یک از مؤمنین که به پیامبران و صالحان توسل

می‌جویند، اعتقاد به الوهیت و خدایی آنان ندارند و ایشان را شریک خدا قرار نمی‌دهند بلکه معتقدند پیامبران و اولیا جملگی بندگان خداوند و مخلوق او هستند. اما مشرکین بتها را شایسته «الوهیت» دانسته و همچون پروردگار گرامی می‌داشتند. در اخبار و احادیث وارد شده که صحابه به آثار به جا مانده از پیامبر همچون موی یا ردای وی تبرک می‌جستند. پس اگر توسل به آثار ایشان جایز است، چگونه توسل به خود ایشان جایز نباشد. (النقشبندی الدیرشوی، ۲۶۱)؟ محمد بن عبدالوهاب درباره‌ی عدم جواز توسل به مردگان می‌نویسد: «ما یاری جستن از مخلوق را در حدودی که قدرت داشته باشد، انکار نمی‌کنیم... بلکه تنها یاری جستن انسان در مقابل قبول اولیا و پس از مرگ آنها را انکار می‌کنیم زیرا جز خداوند کسی را قادر بر همه‌ی امور نمی‌دانیم... توسل به مردگان، خطاب به معدوم است و از نظر عقل کار زشتی است. زیرا مرده قادر به اجابت تقاضای زندگان نیست». وی یکجا طلب از مخلوق [صفحه ۲۰] و خواندن او را شرک می‌داند و جای دیگر آن را کاری لغو و بیهوده معرفی می‌کند. اگر کار لغو است چرا شرک باشد؟ مگر هر کار لغوی شرک است؟ و اگر شرک باشد دیگر این تفصیل چه معنی دارد که کسی را که به او توسل می‌جویند چنانچه زنده باشد اشکال نداشته باشد و اگر مرده باشد اشکال دارد (قزوینی، ۱۴۳ – ۱۴۲)؟ محمد بن عبدالوهاب در کشف الارتیاب می‌گوید: «ان المسألة بحق المخلوق لا تجوز لانه لا حق للمخلوق علی الخالق». چنین استدلالی دقیقا اجتهاد در برابر نص صریح قرآن و احادیث است. چرا که در آیاتی از قرآن آمده: و کان حقا علینا نصر المؤمنین (روم / ۴۷)، وعدا علیه حقا فی التوراة و الانجیل (توبه / ۱۱۱)، کذلک حقا علینا ننج المؤمنین (یونس / ۱۰۳) و... البته هیچ موجودی ذاتا بر خدا حقی ندارد هر چند خدا را قرنها پرستش کند. زیرا بنده هر چه دارد از خدا دارد. پس بالذات مستحق پاداش نیست. بنابراین مقصود از حق در این موارد همان پاداش و حسنات الهی است که حضرت حق از روی عنایت خاص خود، به انسانها می‌دهد و بر عهده‌ی خدا بودن چنین حقی هم نشانه عظمت و بزرگی است که از روی لطف خود را وامدار مخلوق و آنان را صاحبان حق معرفی می‌کند. مثلا- آنجا که خدای غنی از بنده فقیر وام می‌خواهد: من یقرض الله قرضا حسنا (بقره / ۲۴۵). در آیات قرآن آمده که حضرت یوسف در زندان به شخصی که آزاد می‌شد گفت: «مرا به یاد خداوندگارت (پادشاه مصر) بیاور» (یوسف /۴۲). و این درخواست او را از دایره‌ی توحید خارج نکرد، پس به طریق اولی صحیح است که ما نیز در مقابل قبر پیامبر بایستیم و بگوئیم: «اذکرنی عند ربک» و از آن حضرت حاجت بخواهیم (همان). یکی دیگر از دلایل جواز استغاثه و توسل به انبیا و صالحین این است که معجزات و کرامات آنان بعد از وفاتشان نیز منقطع نمی‌شود. انبیا و اولیای الهی آنگونه که در اخبار و روایات آمده، زنده و شاهد بر امور ما هستند و کرامات بسیاری از آنان نقل شده است. علاوه بر مطالب گفته شده، در قرآن و سنت نیز موارد بسیاری برای اثبات توسل به پیامبران و اولیاء الله به چشم می‌خورد. برای نمونه برخی از آیات قرآن را ذکر می‌کنیم: ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاءوک فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما (نساء / ۶۴) [صفحه ۲۱] یا أیها الذین امنوا اتقوا الله و ابتغوا الیه الوسیلة و جاهدوا فی سبیله لعلکم تفلحون (مائده / ۳۵). آیه‌ای که ذکر می‌کند پسران یعقوب نزد پدر آمده و از او طلب بخشایش دارند: قالوا یا ابانا استغفرلنا ذنوبنا انا کنا خاطئین، قال سوف استغفرلکم ربی انه هو الغفور الرحیم (یوسف / ۹۸ ، ۹۷). نیز آیه‌ای که به استغفار ابراهیم در مورد پدرش اشاره کرده است (توبه / ۱۱۴).

شفاعت

محمد بن عبدالوهاب در کشف الشبهات پیرامون مسأله شفاعت چنین آورده است: «ما منکر شفاعت نیستیم، بلکه پیامبر را شفیع دانسته و به شفاعت او امیدواریم. اما شفاعت برای خداست: قل لله الشفاعة جمیعا (زمر / ۴۴) و جز با اذن خدا کسی قادر به شفاعت کردن نیست: من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه (بقره / ۲۵۵)، و از کسی شفاعت نمی‌شود مگر پس از اذن خدا: و لا یشفعون الا لمن ارتضی (انبیاء / ۲۸)، و جز برای اهل توحید اذن داده نمی‌شود: و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه (آل‌عمران / ۸۵). پس حال

که شفاعت از آن خداست و جز با اذن خدا کسی قادر به شفاعت کردن نیست و کسی جز با اذن خدا مورد شفاعت قرار نمی گیرد، آن هم کسی که حتما اهل توحید باشد، مشخص می‌شود که شفاعت تنها از آن خداست و من آن را از او طلب می کنم و میگویم: پروردگارا! مرا از شفاعت پیامبر محروم نکن و شفاعت او را در حق من روا دار و امثال اینها. و اگر گفته شود که خداوند به پیامبر اذن شفاعت داده و من از او درخواست چیزی را می کنم که خدا به او داده است، پاسخ این است که خداوند نهی کرده از خواندن دیگران: فلا ـ تدعوا مع الله احدا (جن / ۱۸) (النقشبندی الدیرشوی، ۲۷۳ – ۲۷۲). در این سخنان، استنباط جزئی یا بریده از قرآن صورت گرفته است. مثلا ـ در آیه اول قل لله الشفاعهٔ جمیعا (زمر / ۴۴) مراد نفی شفاعت از بتان بوده است و آیه مربوط به بت پرستانی است که بتها را شفیع قرار می‌دهند نه مومنان. آیه‌ی فلا ـ تدعوا مع الله احدا نیز بخشی از آیه ۱۸ سوره جن است، که بصورت منفصل آورده شده تا مراد نویسنده را تأمین و معنی توسل و استغاثه را افاده نماید. حال آن که کل آیه چنین است: و ان [صفحه ۲۲] المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا. و مقصود از دعا در این آیه عبادت کردن است نه خواندن و ندا. ثانیا: چه کسی در شفاعت، پیامبر یا اولیای الهی را رب و اله و مبدأ خود شمرده است؟ چه کسی در شفاعت، پیامبر و اولیای الهی را مستقل در اثر خوانده است؟ چه کسی در شفاعت، پیامبر یا اولیای الهی را بدون اذن الهی قادر خوانده است؟ در واقع ملاک شرك، فاعل بالاستقلال دانستن است نه صرف درخواست نمودن از کسی. اهل سنت نیز شفاعت را عقلا ـ جایز و سمعا بر اساس آیات قرآن واجب می‌دانند (همان، ۲۷۱). در تاریخ نیز آمده که پیامبر (ص) هنگام دفن فاطمه بنت اسد فرمودند: «پروردگارا! مادرم فاطمه بنت اسد را بیامرز و جایگاهش را گشایش ده، به حق رسولت و انبیایی که پیش از من بوده‌اند». این روایت را بسیاری از بزرگان اهل سنت در کتب خود نقل کرده‌اند (الزهاوی، ۵۷).

بدعت

بدعت یکی دیگر از موضوعاتی است که وهابیون به آن پرداخته‌اند. هر عقیده یا عملی که بر پایه‌ی قرآن، سنت یا عمل صحابه‌ی پیامبر بنا نشده است، بدعت نام دارد. محمد بن عبدالوهاب تمامی صور بدعت را رد کرده است. وی اعمالی مانند برگزاری جشن میلاد پیامبر، توسل، خواندن فاتحه پس از نمازهای روزانه و بسیاری از اعمال دیگر را بدعت می‌شمرد. او در این باب به این آیه‌ی قرآن استشهاد می کند که: لقد کان لکم فی رسول الله اسوهٔ حسنهٔ، لمن کان یرجوا الله و الیوم الآخر و ذکر الله کثیرا (احزاب / ۲۱). این آیه بر همه‌ی مسلمین واجب می‌کند که جمیع عقاید و اعمالشان را از قرآن و سنت پیامبر برگیرند. همچنین وی برای رد بدعت به حدیث «کل بدعهٔ ضلالهٔ و کل ضلالهٔ فی النار» استناد می کند. در حالی که اسلام، احکام شرعی یکی از این چند وجه را دارند: وجوب، حرمت، کراهت، استحباب. و اگر عملی مشمول هیچ یك از این احکام نباشد، مباح است. هرگاه [صفحه ۲۳] دلیلی دال بر حرمت، وجوب، کراهت یا استحباب عملی از سوی شارع وارد نگردیده باشد، اصل بر مباح بودن آن است که آن را «اصالهٔ الاباحهٔ» می گویند. محمد بن عبدالوهاب در مقابل این قاعده که در فقه شیعه جاری می‌شود، «اصالهٔ الحظر» یا «اصالهٔ المنع» را جعل کرده است. و بسیاری اعمال از جمله تزئین مساجد را چون در سنت موجود نبوده بدعت و حرام می‌داند. (ابراهیمی، ۹۰ – ۸۹). عز بن عبدالسلام در این مورد گفته است: برای دانستن آن که عملی بدعت است یا نه، باید آن را با قواعد و اصول شرع مقایسه کرد تا متوجه شد که چه حکمی به آن فعل تعلق می گیرد (النقشبندی الدیرشوی، ۲۷۶). محمد سعید البوطی در مقاله‌ای تحت عنوان «هر چیز جدیدی بدعت نیست» چنین نوشته است (همان، ۲۸۹ – ۲۸۸): «هر آنچه که زمان حیات رسول و اصحاب انجام نشده، بدعت نیست. زیرا زندگی دائما از گونه‌ای به گونه‌ی دیگر متحول می‌شود و این سنت خداوند در هستی است... پس هر گاه این تغییرات مخالف قواعد شرع نباشند، نباید در مقابلشان مقاومت کرد، چرا که اصل میان علمای شریعت، اباحه و مباح دانستن است».

تکفیر مسلمانان

یکی از مهمترین اصول مذهب وهابیون، تکفیر مسلمانان دیگر و هر مسلمانی است که با عقیده‌ی آنان هم رأی نباشد. برای روشن‌تر شدن نظر وهابیون، سخنانی از محمد بن عبدالوهاب را می‌آوریم (حسین خلف، ۸۸ – ۸۶، نامه محمد بن عبدالوهاب به اهل ریاض و عبدالله بن عیسی): «کسانی که متوسل به غیر خدا می‌شوند، همگی کفار و مرتد از اسلام هستند، و هر کس که کفر آنان را انکار کند، یا بگوید که اعمالشان باطل است اما کفر نیست، خود حداقل فاسق است و شهادتش پذیرفته نیست و نمی‌توان پشت او نماز گزارد. در واقع دین اسلام جز با برائت از اینان و تکفیرشان صحیح نمی‌شود. انسان با ظلم از اسلام خارج می‌شود و به فرموده‌ی قرآن: ان الشرك لظلم عظیم (لقمان / ۱۳). این که به ما می‌گویند ما مسلمین را تکفیر می‌کنیم سخن درستی نیست، زیرا ما جز مشرکین را تکفیر نکرده‌ایم...». وی در جای دیگر مشرکین دشمن با رسول خدا را با آنانی که خود مشرکشان [صفحه ۲۴] می‌نامد، مقایسه کرده و می‌گوید (سعید، ۴۸ – ۴۶، نامه به علمای سدیر و...): «مشرکین زمان ما، گمراه‌تر از کفار زمان حضرت رسول (ص) هستند، به دو دلیل: اول آنکه: کفار، انبیا و ملائکه را در زمان راحتی و آسایش می‌خواندند، اما در هنگام شدائد دین خود را برای خدا خالص می‌نمودند. همان‌طور که قرآن فرموده: «و اذا مسکم الضر فی البحر ضل من تدعون الا ایاه (اسراء / ۶۷). دوم آن که: مشرکین زمان ما کسانی را می‌خوانند که همطراز عیسی و ملائکه نیستند. اکنون زمین از شرك اکبر که همان عبادت بت‌هاست پر شده: آمدن کنار قبر نبی، آمدن کنار قبر صحابی مانند طلحه و زبیر، رفتن کنار قبر فردی صالح، خواندن آنها هنگام سختی و نذر برای آنها همه از جنس پرستش بت‌هاست که انسان را از اسلام خارج می‌کند... پس براستی که اینان مرتد بوده و خون و مالشان حلال است». وی در پاسخ به کسانی که می‌گویند تکفیر مسلمان با انجام گناه جایز نیست می‌گوید (همان، ۱۱۰ – ۱۰۹، نامه‌ی محمد بن عبدالوهاب به سلیمان بن سحیم): «مسلمانان با شرك کافر می‌شوند... در ضمن بسیاری بوده‌اند که اهل شریعت و نماز و روزه و مجاهده بودند اما در عین حال اهل آتش و عذاب بودند. از جمله، منافقین و خوارج که علی (ع) با آنان جنگید. همچنین کسانی که در حق علی (ع) غلو کردند، به فرمان علی (ع) سوزانده شدند. نیز اهل رده که زکات نمی‌پرداختند و صحابه با آنها جنگیدند همه از این دسته‌اند». بطلان این سخنان بر همگان آشکار است. اما با این وجود، دلایلی را در رد آنها می‌آوریم. شیخ سلیمان بن عبدالوهاب در کتاب الصواعق الالهیه (۱۱ – ۱۰) در تعریف کفر چنین آورده است: «کفر زمانی حاصل می‌شود که انسان با زبان سب حضرت رسول کرده، و از دین بیزاری بجوید، یا آگاهانه انکار احکام دین نموده و کفر را بر ایمان ترجیح دهد. این کفری است که هر مسلمانی بر آن صحه می‌گذارد». وی در بخش دیگری می‌گوید (همان، ۳۰ – ۲۹): «منافقین با آنکه در ظاهر گفتند به خدا و روز آخرت ایمان، آورده‌ایم، در حقیقت مؤمن نبودند، اما همراه مسلمین نماز می‌خواندند و با آنان ازدواج می‌کردند و از آنان ارث می‌بردند. و هیچگاه پیامبر در مورد آنان حکم کفار علنی را صادر نکرد. مانند [صفحه ۲۵] عبدالله بن ابی که از مشهورترین منافقان بود، اما همه احکام و حقوقش مانند دیگر مسلمین بود». همچنین او به برادر خود – محمد بن عبدالوهاب – این ایراد را وارد می‌کند که اعمالی همچون نذر، ذبح، توسل، تبرك به قبور و... بر فرض آنکه حرام باشند، اما دلیلی در شرع وجود ندارد که این اعمال را شرك آن هم شرك اکبری که قرآن موجب حبط عمل می‌داند شماریم و بواسطه آن خون و مال مسلمانی را حلال کنیم (همان، ۶ – ۵). وهابیون که همیشه دیگر مسلمانان را تشبیه به خوارج می‌کنند، خود وضعیتی شبیه‌تر به آنان دارند تا دیگر مسلمانان. زینی دحلان در کتاب خود آورده (۳۷): «بخاری از عبدالله بن عمر و او از پیامبر (ص) نقل کرده است که در توصیف خوارج فرموده‌اند: خوارج آیاتی را که درباره‌ی کافران نازل شده است، بر مؤمنان تطبیق می‌کنند». به هر حال خوارج در زمان خلافت علی (ع) خروج کردند و علیه او شورش نموده و خون و مال مسلمین را حلال شمردند. آنان علی و معاویه را کافر دانستند و تنها سرزمین خود و گروه خود را بلاد ایمان نامیدند. اما با وجود کفر آنها، هیچ یك از صحابه و تابعین آنان را کافر و مشرك نامیدند و علی (ع) به آنان گفت ما جنگ با شما را آغاز نمی‌کنیم و تا زمانی که آنان عملا به تعرض نسبت به جان و مال

مسلمین نپرداختند، علی (ع) بـا آنـان وارد جنگ نشـد. پیامبر (ص) فرموده‌انـد: «من مأمور شـدم که برای گفتن لا اله الا الله با مردم بجنگم، پس زمـانی که این جمله را گفتنـد، در پنـاه هسـتند و امـوال و خونشـان در امـان است» (ابن‌مرزوق، ۳۷ – ۳۶). در روایات تاریخی آمده که در جنگی، اسامهٔ بن زید همین که خواست کافری را بکشد، کافر شـهادتین را بر زبان راند. با این وجود اسامه آن کـافر را می‌کشـد. وقتی خبر به پیامبر رسـید، سـخت برآشـفت. اسامه گفت: یا رسول الله! او از ترس شمشـیر شـهادتین بر زبان رانـد. پیامبر فرمود: «ای اسامه! آیا او را، پس از آنکه لا اله الا الله گفته بود کشتی؟ آیا تو قلب او را شکافتی و این را فهمیدی؟» و در ادامه فرمودند: «من مأمور نشده‌ام که قلب‌ها را بشکافم و درون آنها را سوراخ کنم» (همان). این سخن، نشان دهنده‌ی این مطلب است که پیامبر نهایت تسامـح را در پـذیرفتن افراد [صـفحه ۲۶] درون دایره‌ی اسـلام داشـتند و حتی اقراری ظاهری را ملاک مسـلمان شـدن می‌دانسـتند. از سوی دیگر، کفر امری باطنی است که جز خداونـد کسـی از آن آگاه نیست و صـدور حکم تکفیر نسـبت به یکی از مسـلمانان امری بسـیار خطیر است، پس چگـونه می‌تـوان به این آسـانی حکم تکفیر امت اسـلامی را صـادر کرد؟ از طرف دیگر در اسـلام این مسأله مورد قبول است که وقتی مجتهد یا حاکم شـرع حکمی را صادر کرد و در آن باب اجتهاد نمود، اگر حکم صواب بود، آن مجتهـد دارای دو اجر است و اگر دچـار خطـا شـد، یـک اجر دارد. این مطلب را علمـای اهل سـنت، و حتی ابن‌تیمیه و اهل حدیث نیز قبول دارند و خود ابن‌تیمیه در صفحه ۱۹ جزء سوم منهاج السنهٔ این مطلب را آورده است. با استناد به این گفته‌ها، چگونه فرقه‌ی وهابی که این بزرگان اهل سنت را قبول دارند، سایر طوایف مسلمین را کافر و مشرک می‌دانند و خون و ناموسشان را حلال می‌شمرند (قزوینی، ۱۰۹ – ۱۰۸)؟ به همین جهت بود که از همان آغاز تبلیغ محمد بن عبدالوهاب، علمای بسیاری – اعم از سنی و شیعه – بـا این مـذهب مخـالفت کرده‌انـد. حـتی بسـیاری از علمـای حنبلی مـذهب که وهـابیون خود را منتسب به مکتب فقهی آنـان می‌دانند، عقاید وهابیون را مخالف اسـلام دانسته و آن را طرد نموده‌اند. اول کسی که به مخالفت با محمد بن عبدالوهاب پرداخت، برادرش سـلیمان بن عبدالوهاب از علمای حنبلی و قاضـی شهر حریملا بود. وی در دو کتاب الصواعق الالهیه فی الرد علی الوهابیهٔ و فصـل الخطـاب فی الرد علی محمـد بـن عبـدالوهاب، بـه نقـد و طرد نظرات برادرش پرداخته است. از حنـابله‌ی شـام نیز می‌تـوان آل الشطی و شیخ عبدالقدومی النابلسی را نام برد که وهابیون را از خوارج می‌دانستند.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خـدا جهاد نماییـد؛ این برای شـما بهتر است اگر بدانید حضـرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشـهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار–ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصـفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلـدادگی به اهلبیت (علیهم السـلام) بخصـوص حضـرت علی بن موسـی الرضـا (علیه السـلام) و امـام عصـر (عجـل الله تعـالی فرجه الشـریف) شـهره بوده و لـذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسـی بنیانگـذار مرکز و راهی شـد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقـات قـائمیه اصـفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسـی تحت اشـراف حضـرت آیت الله حـاج سـید حسن امامی (قـدس سـره الشـریف) و بـا فعـالیت خالصـانه و شـبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشـگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف

مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».